



بسم الله الرحمن الرحيم

سه شنبه ۲۸ دی ماه ۱۳۹۵ / ۱۸ ربيع الثاني ۱۴۳۸ / ۱۷ January ۲۰۱۷ / شماره ۲۳ / ۴ صفحه



وصیت رسول خدا(ص) در شب وفات



امام صادق (ع) از پدرانش... از امیرالمومنین علی ع خبر داد که رسول الله (ص) در شب وفاتش به امام علی (ع) فرمود:

”ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور. رسول الله ص وصیتش را به امام علی (ع) املاء نمود تا به جایی رسید که فرمود: یا علی بعد از من دوازده امام است و بعد از آن ها دوازده مهدی خواهد بود... تا به فرزندش (م ح م د) مستحفظ از آل محمد واگذار نماید. آن ها دوازده امام هستند و پس از آن ها دوازده مهدی خواهند بود، پس(هر گاه وفاتش رسید، وصیت و جانشینی) را به فرزندش که نخستین نزدیکان است، تسلیم می نماید. او سه نام دارد. نامی مانند نام من و نام پدرم و آن عبد الله واحمد واسم سوم مهدی است و او اولین مؤمنین است“

(ترجمه کتاب غیبت شیخ طوسی: ص ۳۰۰ ح ۱۱۱)

نسب سید احمد الحسن(ع)

سید احمدالحسن فرزند سید اسماعیل فرزند سید صالح فرزند سید حسین فرزند سید سلمان فرزند امام محمد بن الحسن السکرى علیه السلام می‌باشد. سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام می باشد که برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله ص بشارت تولد ایشان را دادند. و فرستاده ای از سوی حضرت عیسی ع و حضرت الیسا ع برای مسیحیان و یهودیان می باشد. ایشان دعوت الهی خود را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام در سال ۱۹۹۹ میلادی در نجف اشرف پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی علیه السلام همچون دعوت رسول الله ص به همه جهان انتشار یافت.

ایشان برای اثبات حقایقت خود به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند:

این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:

۱) نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله ص را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است و ۲) علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده اند و با آن همه علمای ادیان را به تحدی فرا خوانده و ۳) پرچم البیعه(دعوت به حاکمیت خدا)

سردبیر

«ایّاکَ نَعْبُدُ وَإِیّاكَ نَسْتَعِیْنُ»

بندگی خداوند همان شناخت جانشین خدا در زمینش و تسلیم شدن در برابر او و گردن نهادن به او و عمل به شریعت و آیینی است که تحت نظر او است. او کتاب خدا و حامل قرآن و حتی خود قرآن است.

اینجا مؤمن، جایگاه و انتخابش را برای خداوند مشخص می‌کند. این انتخاب آسانی نیست؛ چرا که مستلزم کفر ورزیدن به طاغوت و انتخاب کردن آزادی و عمل برای تحقق آن می‌باشد. طبیعی است که شیطان و عوامل طاغوتیش که با استبداد و ستو حکومت می‌کنند، این گروه اندک مؤمن را رها نمی‌کنند تا از قبضه‌ی چنگالشان رهایی یابند و در جهت برکندن حکومت پوشالی‌شان عمل کنند. بلکه آنان اسب باطل را به تاخت می‌تازانند تا به قعر جهنم، واصل شوند. اینان هرگز از کشتار و مثله کردن و انجام اعمال پست و خبیث و فرومایه نسبت به کسی غیر از خودشان، فروگذار نمی‌کنند. در گذشته فرعون که لعنت خدا بر او پاد، دربارہ‌ی موسی (ع) و جماعت مؤمنش گفته بود: «إِنَّ هَؤُلَاءَ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ» وَ إِنّهُمْ لَنَا لَأَعْيُنُونَ» (شعرا: ۵۴ و ۵۵) (که ایبان، گروهی اندک‌اند * و ما را به خشم آورده‌اند) و ساحرانی را که به موسی (ع) ایمان آوردند، تهدید نمود و فرعون لعنت الله به آنان گفت: «لَأَقْطِبَنَّ أیدیْکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ مِنْ خِلاَفٍ وَ لَأَصْلَبَنَّکُمْ فِی جُذُوعِ النَّخْلِ وَ لَأَتْلَعُنَّ أِیْنًا أَشَدَّ عَذَابًا وَ أَثَقًی» (طه: ۷۱) (دست‌ها و پاهاتان را از چپ و راست می‌برم و بر تنه‌ی درخت خرما به دارتان می‌آویزم تا بدانید که عذاب کدام یک از ما سخت‌تر و پابنده‌تر است).

اراده‌ی خداوند بر این شد که بهای آزادی عظیم باشد؛ چرا که دارای معنا و مفهوم عظیمی است. در دنیا خون‌ها ریخته و عرق‌ها جاری می‌شود و چه بسا دردهایی که از جسم گذر کرده، به نفس و روح می‌رسند و در آخرت، بهای همه‌ی این‌ها آزادی است؛ که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است؛ یعنی خشنودی خداوند سبحان واحدِ قهار... .

خدایی که شاهد بر همه چیز و بر اعمال بندگان است، همان کسی است که برای شما گواهی می دهد. همان خدایی که هر چه در آسمان ها و زمین است را می داند؛ و شیطان هیچ تسلطی بر ملکوت خدا ندارد تا سفیهان به شما این توهم را القا کنند که این رویاهای ملکوتی از شیطان است. ای مردم بیدار شوید. آیا متوجه نشدید که شما را کجا می برند و این سفیهان که بی حساب اشتباه می کنند و رویاها و ملکوت آسمان ها را سفیهانه می خوانند، شما را کجا می خواهند ببرند؟

سید احمد الحسن (ع)
عقاید اسلام، ص ۹۴



علی بن الحسین ع فرمود: (به خداوند قسم هیچ یک از ما قبل از قائم (ع) خروج نکنند مگر اینکه مانند جوجه پرنده‌ای که قبل از اینکه بالهای او رشد کنند واز لانه خود بیرون رود و کودکان او را بگیرند و با او بازی کنند واورا از بین ببرند)

کافی ج ۸ ص ۲۶۴



امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «رحمت خدا بر بنده‌ای که امر ما را زنده کند». به آن حضرت عرض کردم: «چگونه امر شما را زنده کند؟» فرمود: «دانش‌های ما را فرا گیرد و به مردم بیاموزد، که اگر مردم زیبایی‌های سخنان ما را می‌دانستند، از ما پیروی می‌کردند».

منبع: عیون اخبار الرضا(ع): ج ۲، ص ۲۷۵

ارتباط با ما:

alnajafalashraf313@gmail.com
warethinmalakoot313@gmail.com

بفرستیم، در اهتزاز آید و نمو کند و از هر گونه گیاه بهجت‌انگیز برویاند). پس روح علم با عمل و اخلاص توسط روح القدس با روح ایمان در جان انسان‌های جاری می‌گردد و آن را حرکت می‌دهد تا حیاتی با نور الهی گیرند و رنگ و بوی الهی به خود بخشند. چرا که بازگشت به فطرتی است که مردم بر آن سرشت شده‌اند؛ یعنی همان حق و پرستش خداوند یگانه و تسبیح و تقدیس او و آراسته شدن به اخلاق کریمانه‌ای که انسان بر دوست داشتن آن آفریده شده است؛ رنگ خدایی، و چه رنگی بهتر از رنگ خدا؟!

حرکت دادن انسان توسط روح، حرکت دادن شعور و درک انسان با رساندن کلمه در ذات او و تاثیر آن است؛ همانند رساندن دعوت حق و بذل کلمه حق در دل اوست و دیگر شعور در حرکت خویش به سمت نور، چنان مستحکم می‌شود که گویا تبدیل به درختی شده که ثمره آن نشر این کلمات حق بین مردم است. این همان ذکر و سعی و تلاش و مشغول‌شدن در راه خداوند تبارک و تعالی و گونه‌ای از حیات و ترقی تدریجی می‌باشد؛ همانگونه که امام متقین و امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: (... بندهایی که خداوند در افکارشان، با آن‌ها مناجات و در ذات عقل‌هایشان، با آن‌ها سخن گفت و همچون نور صبح‌دم در چشم‌ها و گوش‌ها و قلب‌هایشان روشنی گرفتند... چراغ‌های روشن آن ظلمات و هدایتگران در شبهات بودند و همانا کسانی بودند که ذکر را به جای دنیا برگزیدند و هیچ تجارت یا دادوستدی، آن‌ها را از آن غافل نمی‌کند و روزهای زندگی را با آن سر می‌کنند و با تنفر از محارم خداوند، در گوش غافلین فریاد می‌زنند. به برابری امر کرده و خود نیز تابع آن هستند و نهی از منکر می‌کنند و خود از آن ممانعت می‌کنند و گویی ترک دنیا به قصد آخرت کرده و در آن هستند و ماورای آن را مشاهده کردند و انگار از غیب‌های اهل برزخ در طول اقامه در آن مطلع شده‌اند و اتفاقات قیامت برای آن‌ها محقق شده و حجاب آن را برای اهل دنیا کنار زده؛ حتی انگار چیزی را می‌بینند که دیگران نمی‌بینند و چیزی را می‌شنوند که دیگران نمی‌شنوند... نهج‌البلاغه.

هست، اطلاقی می‌شود. نفس‌های انسان و جن، ارواح هستند و همه‌ی فرشتگان نیز ارواح نامیده می‌شوند.

و همان طور که باد (ریح) در این عالم اشیاء را به حرکت درمی‌آورد، همچنین ارواح آنچه را که با آن آمیخته گردند و با آن ترکیب شده‌اند، را به حرکت در می‌آورند.

«وَ هُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَّاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتّٰی إِذَا أَفْلَتْ سَحَابًا تَقَالَا سُفُوهًا لِّیَلِدَ مِنْهُمَا مَیِّتٌ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَآءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ کَذٰلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتٰی لَعَلَّکُمْ تَذَكَّرُوْنَ». (اعراف: ۵۷)

(او است که بادها (الریاح) را پیشاپیش رحمتش مژده‌رسان می‌فرستد، تا آن گاه که ابرهای گرانبار را بردارند. آن را به سوی سرزمینی مرده برانیم. و از آن باران فرود آوریم و از هر گونه میوه‌ای [از خاک] برآوریم. اینسان مردگان را [تیز از قبرها] خارج می‌سازیم. باشد که شما متذکر شوید).

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِّنَ الْبَیْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ نُّرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُّخَلَّفَةٍ وَ غَیْرِ مَخْلَقَةٍ لِّنُبَیِّنَ لَکُمْ وَ نَقَرُ فِی الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَّنْ یُّتَوَفَّیْ وَ مِنْكُمْ مَّنْ یُّرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمَرِ لِّکَیْلَا یَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئًا وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَیْهَا الْمَآءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِیْجٍ». (حج: ۵)

(ای مردم، اگر از روز رستاخیز در تردید هستید، ما شما را از خاک و سپس از نطفه، آنگاه از لخته‌خونی و سپس از پاره‌گوشی گاه تمام آفریده گاه ناتمام، بیافریده‌ایم، تا قدرت خود را برایتان آشکار کنیم. و تا زمانی معین هر چه را خواهیم در رحم‌ها نگه می‌داریم. آنگاه شما را که کودکی هستید بیرون می‌آوریم تا به حد زورمندی خود رسید. بعضی از شما می‌میرند و بعضی به سالخوردگی برده می‌شوند تا آنگاه که هر چه آموخته‌اند فراموش کنند. و تو زمین را فسرده می‌بینی. چون باران بر آن

«آفرینش ...روح از فرمان پروردگار» قسمت دوم:

- آفرینش ...روح از فرمان پروردگار
- در بحث قبلی، روایات در مورد روح القدس ذکر شد و وظیفه آن که عبارت هستند از :
- ۱- واسطه نقل اطلاعات از عالم بالاتر -عالم ذر- به عالم پایین‌تر -عالم ماده دنیا-
 - ۲- حفاظت از شخصی که صاحب این علم خواهد بود
 - ۳- درجات روح و تخصص آن به صاحب این علم -حجت های الهی-
 - ۴- راه رسیدن به آن که اخلاص در عمل
 - ۵- مسئول در وارد کردن در خیر و خارج ساختن از هر شری
 - ۶- نوری جهت هدایت
 - ۷- خلقی عظیم تر از جبرائیل و میکائیل
 - ۸- ناقل وحی علم و فهم و ایمان جهت آگاهی
 - ۹- خداوند به هر که بخواهد، آن را عطا می فرماید.
 - ۱۰- اگر به بندهای عطا فرمود، فهم و درک را به او خواهد آموخت.
- در این جا بحثی در مورد دو عالم ذر و عالم دنیا و خواهیم داشت. ابتدا معنی روح :

حال به معنی روح می‌پردازیم

- خداوند متعال فرمود: «یَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّیْ وَ مَا أُولِیتُمْ مِنْ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلًا». (اسرا:۸۵)

(از تو درباره‌ی روح می‌پرسند. بگو: روح از فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است).

- لفظ «روح» بر هر مخلوق زنده‌ای که در غیر از این عالم جسمانی

(و تَرِیدَ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِینَ اسْتَضَعُّوْا فِی الْأَرْضِ وَ تَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ تَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِیْنَ) (قصص ۵)

بیانیهٔ الشیخ ناظم العقیلی (حفظه الله)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین وصلى الله على محمد وآله الأئمة والمهديين وسلم تسليما

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .. الأخوة الأحبہ، العاملین فی مؤسسة (وارثین ملکوت).

یسرنی أن ابارک لکم افتتاح المؤسسة الاعلامية المبارکة، و أسأل الله سبحانه أن یرزقکم الاخلاص فی القول والعمل و یجمع قلوبکم علی البر والتقوی و أن ینتصر بکم لدینہ .. و یحفظکم من کل مکروه ینتظر منکم

المثابرة والحرص فی العمل والتعاون والتکاتف و اتم اهل لذلک

إن شاء الله تعالی

خادمکم الشیخ ناظم العقیلی

۴ / ربيع ۲ / ۱۴۳۸ هـ

(و تَرِیدَ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِینَ اسْتَضَعُّوْا فِی الْأَرْضِ وَ تَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ تَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِیْنَ) (قصص ۵)

پیام شیخ ناظم عقیلی (حفظه الله)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین وصلى الله على محمد وآله الأئمة والمهديين وسلم تسليما

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .. الأخوة الأحبہ، العاملین فی مؤسسة (وارثین ملکوت).

یسرنی أن ابارک لکم افتتاح المؤسسة الاعلامية المبارکة، و أسأل الله سبحانه أن یرزقکم الاخلاص فی القول والعمل و یجمع قلوبکم علی البر والتقوی و أن ینتصر بکم لدینہ .. و یحفظکم من کل مکروه ینتظر منکم

المثابرة والحرص فی العمل والتعاون والتکاتف و اتم اهل لذلک

إن شاء الله تعالی

خادمکم الشیخ ناظم العقیلی

۴ / ربيع ۲ / ۱۴۳۸ هـ

این‌که خداوند در هر زمانی خلیفه یا رسولی برگزید (فرستادگان خدا صرفاً بشری مانند دیگران هستند، اما برای خدا خالص‌شده‌اند و سخن او را شنیده‌اند و نادیش را اجابت کرده‌اند. درنتیجه خداوند سبحان بر آن‌ها تفصل کرده و آن‌ها را جانشینان خود در زمین قرار داده و به‌سوی خلشش آن‌ها را فرستاده تا حق را به آن‌ها معرفی کنند، همان حقی که خودشان شناختند و به آن رسیده‌اند.)و این‌که او داناترین مردم است و همه مکلفان مأمور به اطاعتش هستند، در هر زمانی امری حتمی است؛ بنابراین برگزیدن خلیفه در هر زمان لازم است.

دلایلی که این مطلب را اثبات می‌کند عبارت‌اند از:

اولاً: هدف خلقت همانا معرفت است ((وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (ذاریات/۵۶)، یعنی ما جن و انس را نیافریدیم مگر برای این‌که مرا بپرستند، یعنی عالم شوند پس عبادت کنند پس عارف شوند.) و این هدف در این عالم برای عمده مخلوقات هرگز محقق نمی‌شود مگر این‌که ناقل علم برگزیده شود که وظیفه او آشنا کردن مردم به آن است. انجام ندادن آن‌چه که هدف را محقق می‌کند، باوجود قدرت بر آن به معنای نقض غرض است؛ و این نقض غرض از حکیم مطلق صادر نمی‌شود. پس ازآن‌جاکه برگزیدن خلیفه خدا (که معرفی کننده خدا و دین و اراده خدا به مردم است) محقق کننده غرض خلقت است، به همین خاطر گریزی از آن نیست.

باوجود قابل، خالی بودن زمان از خلیفه صحیح نیست، زیرا در این صورت مخلوقات دین خدا و اراده خدا را نخواهند شناخت و نخواهند دانست و عبادت نخواهند کرد و معرفت نخواهند داشت و هدف از آفرینش نقض می‌شود. چنان‌که در مباحث آینده خواهد آمد، همچنین ممکن نیست که زمانی از خلیفه خدا خالی باشد حتی اگر قابلی وجود نداشته باشد، زیرا به‌وسیله او رشته عذر و بهانه منکران بریده می‌شود. این برگزیدن و ضرورتش را همه‌کسانی که فقها یا اوصیائی بر دین نصب‌کرده تا برایشان قانون‌گذاری کنند، به‌صورت عملی اقرار می‌کنند، اگرچه در زبان آن را انکار کنند، آنگاه‌که به نصب الهی و آن‌کسی که دین خدا را برایشان نقل می‌کند کافر شدند و خودشان کسانی را نصب کردند که برای آن‌ها از طریق ظن و گمان و خواسته‌های نفسانی، در آن‌چه که نص صریحی از سوی خدا نردشان وجود ندارد تشریع و قانون‌گذاری کنند. همچنین با این رفتارشان به‌ضرورت نصب خلیفه خدا اقرار کردند و نیاز خود را به آن خلیفه جهت نقل علم الهی و حکم حقیقی خدا در هر مسئله‌ای اعلام کردند.

ثانیاً: مالک مطلق عالم باید مکلفانی که در ملک او کار می‌کنند را به تحقّق اراده خودش امر کند، چون او به صلاح و مصلحت ملکش و اهل مملکتش داناتر است (حتی خود مکلفان عامل در ملک خدا نیز خودشان جزئی ازملک خدا هستند، چون خداوند خالق و مالک حقیقی آن‌هاست. پس حتی تصرف آن‌ها در جان خودشان نیز باید به امر خداوند باشد، چون خداوند مالک آن‌ها و مالک همه امور تحت سلطه آن‌هاست به نحو ملکیت حقیقی.)، وگرنه آن‌ها در اجرای نادانی خود در ملک خدا

(رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا) (قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۱۶۵).

(پیامبرانی که مژده‌رسان و بیم دهنده بودند تا مردم را پس از فرستادن پیامبران، عذر و بهانه و جعتی نباشد؛ و خدا همواره توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است).



معذور خواهند بود و در این صورت حکمت به سفافیت تبدیل می‌شود و این فرض از حکیم مطلق درست نیست. برای تحقق این غرض ناچار باید امر و اراده خود را به مکلفان مملکتش برساند تا بر اساس آن عمل کنند.

باوجود مُلک و غیاب مالک از نزد مکلفان (غیاب خداوند حقیقی نیست، بلکه مربوط به خود آن‌هاست که به سبب تقصیر و غفلتشان از خدا پیش‌آمده، وگرنه خداوند شاهد غایب است و هر انسانی می‌تواند خود را خالص کرده و با پروردگارش مرتبط شود و اراده او را بفهمد، از این طریق که خداوند خودش او را مطلع بر غیب کند، یعنی یا خودش خلیفه خدا در زمین شود که خداوند همه‌چیزهایی که او و دیگران به آن نیاز دارند را برحسب اقتضای حال و مقامش به او عنایت کند، یا این‌که از بندگان خاصی شود که خداوند آن‌ها را با مقداری از غیب آشنا می‌کند؛ و البته فرض بر آن‌هاست که از این مقدار برای شناخت خلیفه خدا در زمین و اطاعت از او بهره ببرند، چون این بندگان اهل غیب نیز جز مقدار اندکی از غیب نمی‌دانند و برای تکامل خود همچنان محتاج به خلیفه خدا باقی می‌مانند: (عَالِمُ الْغَيْبِ قَلَّا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنَّ قَدْ أُولِعُوا رِسَالَاتٍ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدْنِهِمْ وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا) (جن/۲۶- ۲۸)، (نادای غیب است و هیچ‌کس را بر غیب خود آگاه نمی‌کند * مگر پیامبرانی را که برگزیده است، پس نگاهبانانی از پیش رو و پشت سرشان می‌گمارد * تا مشخص کند که پیام‌های پروردگارشان را [به‌طور کامل به مردم] رسانده‌اند و او به آن‌چه نزد آنان است احاطه دارد و همه‌چیز را از جهت عدد شماره و احصا کرده است.)عامل در ملک او (برای بیان این امر مثال کشتی و صاحب آن را می‌زنیم. اگر صاحب کشتی بخواهد که دریاها را برای آن‌جام کاری درنوردد، حکمت اقتضاء می‌کند که اولاً: داناترین و حکیم‌ترین شخص را به‌عنوان کشتی‌بان (ملوان) انتخاب کند. ثانیاً این ملوان را از میان خدمه آشنا به کار انتخاب کند. ثالثاً همه کارکنان را به اطاعت از این ملوان برگزیده امر کند. اگر هر یک از این سه امر را تخلف کند، از حکمت دور شده و به سفه گرویده است.)، تحقق اراده مالک هیچ راهی ندارد، مگر به‌واسطه کسی که نزد مالک حاضر است (کسی که مالک به او وحی می‌کند و با او در ارتباط است و اراده مالک را می‌شناسد). پس نمی‌شود برگزیدن چنین جانشینی که واسطه بین مالک و مکلفان کارگر در ملک خداست را ترک کند، باین‌که قدرت برگماشتن چنین جانشینی دارد، زیرا این کار نقض غرضی است که مالک اراده می‌کند و آن غرض همانا اجرای اراده او در ملک و سلطنتش است.

پس هنگامی‌که مالک عالم حکیم مطلق در ملک خودش جانشینی برای خود برگزید که با او در ارتباط بوده و اراده مالک را می‌داند و می‌تواند دیگر مکلفان را نیز از اراده مالک مطلع کند، در این هنگام ممکن است که هر یک از مکلفین هر آن‌چه را که ارده مالک است، اجرا کند و حجت بر غافلان اقامه می‌شود و عذر و بهانه منکران و متکبران قطع می‌گردد. خداوند سبحان در قرآن کریم به همین امر اشاره‌کرده:

در لابه‌لای دردها و آرزوها، ندایی از اعماق این مؤمن آزاده‌ی بنده‌ی خدا پیرون می‌جوشد و او اعتراف می‌کند که با یاری و حول و قوت خداوند سبحان، بنده‌ی خداوند است و پیوسته به این یاری و مدد محتاج است «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (تنها از تو یاری می‌جوییم). در این کلمات، شکر و اعتراف به فضل خداوند وجود دارد، علاوه بر اینکه بیانی از طرف بنده‌ی فقیر و یاری خواستن از خداوند سبحان غنی مطلق می‌باشد.



مامون جواب داد: این از مواردی است که در آن اختلافی نیست و بر آن اتفاق نظر دارند، آیا در مورد خاندان پیامبر (ع) روشن‌تر از این چیز دیگری را سراغ دارید؟

امام (ع) فرمود: از این آیه مرا خبر دهید «یس (۱) وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ (۲) إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۳) عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴) ». (یاسین (۱)سوگند به آن قرآن حکیم (۲) که قطعاً تو از [جمله] پیامبرانی (۳) بر راهی راست (۴)). مراد از یاسین چیست؟

دانشمندان گفتند: یس پیامبر اکرم (ص) است و شکی در آن نیست.

امام (ع) فرمود: خداوند به پیامبر و خاندانش در این مورد، فضیلتی را عنایت کرد که هیچ عاقلی را راه به حقیقت آن نمی‌باشد، چرا که خداوند بر کسی از خاندان پیامبران درود نفرستاده است.

و فرموده: «سَلَامٌ عَلَى نُوْحٍ فِي الْعَالَمِينَ». (صافات: ۷۹). (درود بر نوح در میان جهانیان). و نفرموده که درود بر خاندان ابراهیم و فرموده خداوند: «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ». (صافات: ۱۰۹). (درود بر ابراهیم). «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ». (صافات: ۱۲۰). و نفرموده که خاندان ابراهیم و نیز بر موسی و نه خاندانش و بر هارون نه خاندانش درود فرستاده. ولی در مورد خاندان محمد (ص) فرموده: «سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ». (صافات: ۱۲۰). (درود بر خاندان یا آل یاسین یا خاندان و آل پیامبر(ص)). مامون گفت: دانستم که فقط در شما خاندان پیامبر چنین شرحی برای این مطالب می‌باشد.

که می‌خواهی، عمل نما. بدون هیچ مشکلی آنچه می‌خواهی، انجام بده و آنچه می‌خواهی را برای خود نگاهدار.

خداوند جبرائیل را برایشان نازل فرمود و فرمود: ای پیامبر! بگو من در مورد رسالتم از شما پاداشی نمی خواهم؛ جز محبت خاندانم. بعد از من، آنان را آزار ندهید. آنان خارج شدند. گروهی از ایشان گفتند: آنچه پیامبر را واداشت که سخن ما را جامه عمل نبوشاند، آن است که ما را نسبت به خاندانش بعد از رحلتش ترغیب و تشویق گرداند. این تهمتی بود که در آن مجلس زده شد که سخن بسیار بزرگی است.

و خداوند این آیه را نازل فرمود: «أَمْ يَقُولُونَ اقْرَأْ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». (احقاف: ۸) (آیا می‌گویند: این به دروغ چنین کلامی را گفته است؟ بگو: اگر آن دروغ باشد، در برابر خدا اختیار چیزی برای من ندارید. او آگاه‌تر است، به آنچه [با طعن] در آن فرو می‌روید. شاهد بودن او میان من و شما بس است و اوست آمرزنده مهربان).

پس پیامبر نزد مردم رفت و فرمود: آیا اتفاقی افتاده است؟ مردم گفتند: بلی ای رسول خدا! بعضی از ما کلامی بر زبان می‌آورند که ما آن را ناپسند می‌شماریم. پیامبر آیه فوق را بر آن‌ها خواند و مردم بسیار گریستند و خداوند این آیه را نازل کرد و فرمود: «وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَغْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ». (شوری: ۲۵) (اوست کسی که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد و از گناهان درمی‌گذرد و از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است).

۷-آیه : «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا ». (احزاب:۵۶) (خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید و به فرمائش، بخوبی گردن نهید). وقتی این آیه نازل شد، معاندین گفتند: ای پیامبر! سلام بر تو را دانستیم، چگونه بر شما درود بفرستیم؟ فرمود: بگویید: خداوند! بر محمد و خاندانش درود فرست؛ همانگونه که بر ابراهیم و خاندانش درود فرستادی. تو ستوده وبرترتری. روایات کثیری در نهی رسول اکرم (ص) از آوردن درود و صلوات برایشان و نفی خاندانش از صلوات بر آن‌ها نقل شده است و در جوار العقدين و صواعق محرقه از رسول اکرم (ص) آمده که می‌فرمایند: صلوات و درود بریده شده را نخوانید. پرسیدند: صلوات و درود بریده چیست؟ فرمود: بگویید: خدایا! بر محمد درود بفرست و ساکت شوید. بلکه بگویید: خدایا! بر محمد و خاندان او درود بفرست؛ همان‌گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی. و سپس امام (ع) فرمود: آیا بین شما در این گفته اختلافی هست؟ گفتند: خیر. با وجود کثرت روایات در این مورد می‌بینیم که اهل سنت از آوردن صلوات کامل امتناع می‌ورزند و اگر صلوات بر زنان رسول بود، آن را بصورت کامل می‌آوردند. (صحیح البخاری ج: ۶/ص۲۷. ینابیع المودة لنوی القربی للقدوسی ج: ۱/ ص ۳۷)





امیر المؤمنین (ع) در خطبه‌ای می‌فرماید: «... بدانید اگر از طلوع کننده‌ی (قیام‌گر) مشرق پیروی کنید، او شما را به آیین پیامبر (ص) درمی‌آورد و از کوری، کری و کنگی نجات می‌دهد و از رنج طلب و خودکامگی آسوده می‌شوید و بار سنگین را از شانه‌هاتان بر زمین می‌نهد. خداوند کسی را از رحمت خود دور نمی‌سازد مگر آن که از پذیرش حق سر باز زند و ظلم پیشه نماید و زور بگوید و آنچه را که از آن او نیست به ناحق بستاند؛ و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخوانند گشت».

کافی: جلد ۸ صفحه ۶۶ حدیث ۲۲

می‌اندازد و خود را در تاریکی‌هایی که برخی بر برخی دیگر قرار دارند، گرفتار می‌سازد. «جَعَلُوا أَصَابِعُهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا» (نوح: ۷) (انگشت‌هایشان را در گوش‌های خود کردند و جامه به سر کشیدند و پای فشردند و هر چه بیشتر سرکشی کردند).

بزرگ‌ترین دلیل بر صدق و راست‌گویی پیامبران، رفتار و سیره‌ی مبارک آنان و اخلاق پاکشان می‌باشد؛ از کوزه همان برون تراود که در او است. ضرب المثل عربی: کل إناء بالذی فیه ینضح .

این رفتار کریمانه و معجزات بزرگی که پیامبران آوردند، باعث نشد اهل باطل از معارضه و مخالفت با آنان با مغالطه‌گری و سفسطه‌های شیطانی ناتوان بمانند؛ علی‌الخصوص علمای گمراهی. البته پس از اینکه مردم، رنگ آنان را به خود گرفته بودند. این همان رنگ باطلی است که به واسطه‌ی آن، با رنگ خداوند سبحان مخالفت نمودند. این چنین شد که مردم برای آنان در جامعه‌ی انسانی زمینه‌ی مناسبی فراهم کردند تا هر چیزی را از آنان بپذیرند و در هر چیزی از آنان پیروی کنند؛ بنابراین زهد پیامبران را دیوانگی، معجزاتشان را سحر و حکمت‌شان را شعر دانستند!

روشنگری

(از دعوت ابراهیم و نوح (ع))

قرآن در مورد معجزه‌ای که نوح یا ابراهیم (ع) برای اثبات راستی‌شان آورده باشند، سخنی به میان نیاورده است؛ چرا که معجزه، تأییدی بر دعوت پیامبران می‌باشد؛ نه برای اثبات صحت و درستی دعوت. دعوت آنان (ع) برای بازگشت به فطرت می‌باشد و فطرت خداوندی، نیازی به دلیل ندارد؛ چرا که فطرتی است که مردم بر آن سرشته شده‌اند؛ یعنی همان حق و پرستش خداوند یگانه و تسبیح و تقدیس او و آراسته شدن به اخلاق کریمانه‌ای که انسان بر دوست‌داشتن آن آفریده شده است؛ رنگ خدایی، و چه رنگی بهتر از رنگ خدا؟! پروانه به سوی نور می‌رود؛ ولی وقتی ابزار بینایی‌اش از بین برود، به تاریکی متمایل می‌شود. انسان نیز همین‌گونه است؛ پیامبران و فرستادگان حجت بالغه‌ی (دلیل رسای) خداوند را اقامه می‌کنند و حجاب‌ها را از بصیرت انسان کنار می‌زنند؛ سپس آنان را رها می‌کنند تا خودشان انتخاب کنند؛ یا چشمانش را باز می‌کند و به سوی نور می‌رود و یا چشمانش را می‌بندد و روی خودش پرده‌ای

نشانه‌های ظهور

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: نزدیک است که امت‌ها از هر طرف شما را محاصره کنند، همانطوری که درنده‌ها بر طعمه خود جمع شوند؛ گفت گفتیم: ای رسول خدا، آیا عده ما در آن زمان کم است؟ فرمود: شما در آن زمان زیاد هستید، ولی غنائی همانند غناء (اشغال و چوب و خرده ریزه‌هایی که سیل با خود می‌آورد) سیل می‌مانید، ترس از شما از دل دشمن‌تان برداشته می‌شود، و در دل‌های شما سستی را قرار می‌دهد، گفتیم: معنی این سستی چیست؟ فرمود: دوست داشتن دنیا و بیزاری از مرگ.

معجم احادیث امام مهدی (عج) - شیخ علی کورانی: ج ۱: ص ۷۸

و نیز از ایشان (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است: امت من گرفتار چهار فتنه خواهد شد؛ آخرین امت من به فتنه‌های مترادفی مبتلا می‌شود؛ اولین فتنه بلایی بر آنها نازل می‌شود تا اینکه انسان مؤمن بگوید این مهلک من است سپس برطرف خواهد شد؛ و دومین فتنه تا اینکه مؤمن بگوید این مهلک من خواهد بود سپس برطرف خواهد شد؛ و سومین فتنه هر گاه بگویند پایان یافته دوباره تکرار می‌شود. و فتنه چهارم در آن به سوی کفر حرکت می‌کنید. اگر الإمعه (الإمعه یعنی: همرنگ جماعت) اتفاق افتاد و یک بار با این و باری دیگر با او و بدون امام و بدون جماعتی گذر کنند، سپس مسیح و طلوع خورشید از مغرب و هفتاد و دو دجال قبل از ساعت (ساعت یعنی: قائم)، که به جز یک نفر کسی از آنها پیروی نکند.

معجم احادیث امام مهدی (عج) - ج ۱: ص ۸۷



مرتبه‌ی انسان

ذات الهی در قالب انسان کامل برای خلق متجلی و نمایان شد؛ همان‌طور که چنین معنایی در حدیث، روایت شده است: «خداوند آدم را به صورت خود آفرید» (کافی: ج ۲ ص ۱۳۴ ؛ توحید صدوق: ص ۱۰۳ ؛ عیون اخبار الرضا(ع) ج ۲ ص ۱۱۰) حق تعالی می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» (بقره: ۳۱) (و تمام نام‌ها را به آدم بیاموخت. سپس آن‌ها را به فرشتگان عرضه کرد). در اینجا تعلیم‌دادن، از بیان لفظ و معنی یک شیء از حقیقت خارجی و تأثیرگزاری، یا را فراتر می‌گذارد. منظور از اسماء، همان اسماء ذاتی مانند الله، رحمن، رحیم، علیم، عزیز، حکیم... و اسماء فعلی مانند خالق، باری، مصور، رزاق... و هر آنچه از ظهور و تجلی به آن‌ها تعلق دارند، می‌باشد؛ چه در بالاترین مراتب نورانی قدسی، مانند انبیا، ائمه، صالحین و ملائکه و چه در پایین‌ترین مراتب تاریکی‌های مادی و ظلمات؛ مانند فرشی که رویش می‌نشینیم؛ همان طور که در حدیث از امام معصوم (ع) روایت شده است.

این علم سبب برتر بودن آدم بر ملائکه بود. ظرفیت فطرت انسان بزرگ و عظیم است؛ به وسعت افقی که شخصی عظیم می‌تواند در آن نظر کند. ملائکه‌ی بزرگوار جز اندکی از این توانایی را که خداوند درون انسان فطری به ودیعت گذاشته است، دارا نمی‌باشند. از همین رو است که ملائکه به سجده بر او و خضوع در پیشگاه آدمی که خداوند را اطاعت می‌کند، فرمان داده شدند؛ به این جهت که او بر شناخت خداوند سبحان و متعال سرشته شده است و ظهور و تجلی‌ای برای اسم‌های خداوند سبحان و متعال می‌باشد.

در روایتی از امام رضا (ع) از پدران بزرگوارش (ع) از امیر المؤمنین (ع) نقل شده‌است که رسول خدا (ع) فرمود: «خداوند خلقی که بهتر از من باشد و نزد او گرامی‌تر از من باشد، نیافریده است. علی (ع) فرمود: به پیامبر اکرم عرض کردم: ای رسول خدا، شما بهتری یا جبرئیل؟ فرمود: ای علی! خدای تبارک و تعالی انبیای مرسل را بر ملائکه‌ی مقرب برتری داد و مرا بر جمیع انبیا و رسولان فضیلت بخشید و پس از آن، ای علی! برتری از آن تو و امامان پس از تو است و فرشتگان خادمان ما و خادمان دوست‌داران ما هستند».

ای علی! حاملان عرش و کسانی که گرداگرد عرش هستند به واسطه‌ی ولایت ما حمد پروردگارشان را به جا می‌آورند و برای مؤمنان طلب مغفرت می‌کنند. ای علی! اگر ما نبودیم، خداوند آدم و حوا و جَنّت و آتش و آسمان و زمین را نمی‌آفرید و چگونه از ملائکه برتر نباشیم؛ در حالی که در توحید و معرفت پروردگاران و تسبیح و تقدیس و تهلیل او بر آن‌ها سبقت گرفته‌ایم؛ زیرا اولین چیزی که خداوند عزوجل خلق فرمود، ارواح ما بود. پس ما را به توحید و حمد خود گویا ساخت.

سپس ملائکه را آفرید و هنگامی که آن‌ها ارواح ما را در حالی که نور واحدی بودند، مشاهده کردند، امر ما را بزرگ دیدند. ما تسبیح گفتیم تا ملائکه بدانند که ما مخلوقاتی آفریده شده‌ایم و خداوند از صفات ما منزّه است و ملائکه با تسبیح ما تسبیح گفتند و خدا را از صفات ما منزّه دانستند. هنگامی که ملائکه بزرگی شأن ما را دیدند، ما را تهلیل گفتند. ما تا تهلیل گفتیم، که ملائکه بدانند که هیچ معبودی جز الله (لا اله الا الله) نیست و بدانند که ما بندگانی کوچک هستیم و نه خدایانی که باید با او و یا در کنار او پرسیده شویم. پس آن‌ها گفتند: لا اله الا الله؛ و چون بزرگی منزلت ما را مشاهده کردند، خدا را تکبیر گفتیم تا ملائکه بدانند که خداوند بزرگتر از آن است (الله اکبر) که (نسبتِ)

علت ارسال رُسل...؟

۳/۲/۱-مورد بحث قرار دادن قاعده لطف:

به چند دلیل، امکان پذیرش «قاعده لطف» وجود ندارد:

اول: دلیل قطعی، شرعی یا عقلی –که در اثبات مسائلی عقیدتی مورد نیاز است– در مورد آن وجود ندارد.

به عنوان مثال حال دلایل قاعده، این پرسش را سید خوئی در این مورد پاسخ داده است:

«پرسش ۳-۱۴: قاعده لطف که در اصول صغری و کبری مورد بحث قرار دادید –بنابر آنچه در مصباح الاصول است– بر بحث شما با شیخ الطائفه که همه اصحاب ما به واسطه آن، بر وجوب امامت استدلال نمودند؛ به این خاطر که جزو صغری های آن است. آیا می توان بر این کبری استدلال نمود؛ یا آنچه قرآن کریم بر آن دلالت دارد که خداوند نسبت به بندگانش لطف دارد و در نتیجه امامت جزو صغری هایی است که این کبری بر آن دلالت دارد که از کتاب عزیز استفاده می شود یا اینکه لطفی که در قرآن کریم به آن اشاره شده است، غیر از لطفی است که اصطلاحی است که مساله وجوب امامت جزو صغری های آن است؟

خوئی: بله این همان طور است که نگاشته شده است و دلالت بر صحیح بودن استدلال به واسطه این قاعده نمی کند؛ البته اگر این قاعده صحیح باشد و همان طور که گمان نمودی، آیه شریفه در دلایل احکام دلالتی ندارد.»(صراط النجاة – میرزا جوادالتبریزی: ج۲ص۴۴۵)

دوم: هیچ کسی شک ندارد که مجموعه هایی از انسان ها وجود دارند که خداوند عزوجل فرستاده ای به سوی آنان نفرستاده است. به عنوان مثال هندوهای سرخ پوستی وجود دارند که صدها یا هزاران سال در آمریکا زندگی می کردند و چوب ها و سنگ ها و بت ها و پرندگانی را می پرستیدند و قومیت هایی وجود دارند که هزاران سال در جنگل های آفریقا زندگی کردند و خداوند به سوی آنان، فرستاده الهی نفرستاده است. آنان بت پرست بودند و طبیعتا نیازمند تصحیح هستند و اینکه به پرستش و توحید خداوند یا هدایت و ایمان و آموزش و تزکیه بار گردند...الخ. از جمله اهدافی که قاعده لطف آن را بیان می کند، همان طور که گذشت. آیا به نظر پذیرندگان این قاعده، خداوند متعال –با نفرستادن به سوی ایشان– با لطف واجب مخالفت کرده است؟!

در حقیقت این پرسش اگر به تنهایی باشد، در باطل کردن این قاعده پنداری کفایت می کند.

سوم: اگر در برخی از خبرهای فرستادگان خداوند –که بدا در آن اتفاق افتاده است و همان طور که خبر دادند، اتفاق نیفتاده است– چه بسا این مساله بر اساس ظاهر برخی را به سمت سرپیچی و انکار می برد. آیا افرادی که به این قاعده چنگ می زنند، نظرشان این است که این خبرها با قاعده لطف مخالفت دارد!!

این مثالی از آن است: شیخ صدوق با سندش از امام صادق(ع) روایت کرده است... تا اینکه فرمود: «... اما تأخیر کردن نوح علیه السلام چنین است که چون از خداوند برای قوم خود طلب عقوبت کرد، خدای تعالی روح الامین علیه السلام را با هفت هسته خرما به نزد وی فرستاد و به او گفت: ای پیامبر خدا! خدای تعالی به تو می‌گوید: این ها خلائق و بندگان من هستند و آنها را با صاعقه‌ای از صواعق خود نابود نمی‌کنم مگر پس از تأکید کردن دعوت و الزام ساختن حجت، پس بار دیگر در دعوت قومت تلاش کن که من به تو ثواب خواهم داد و این هسته‌ها را بکار و فرج و خلاص تو آنگاه است که آنها بروید و بزرگ شود و میوه به بار آورد و این مژده را به مؤمنان پیرو خود بده. و چون پس از زمانی طولانی درخت ها روئید و پوست گرفت و دارای ساقه و شاخه شد و میوه داد و به بار نشست از خدای تعالی درخواست کرد که وعده را عملی سازد، اما خدای تعالی فرمان داد که هسته این درخت ها را بکارد و دوباره صبر و تلاش کند و حجت را بر قومش تأکید کند و از نیز آن را به طوائفی که به او ایمان آورده بودند گزارش کرد و سیصد تن از آنان از دین برگشتند و گفتند: اگر مدعای نوح حق بود در وعده پروردگارش خلفی واقع نمی‌شد.

بزرگی و عظمت، کسی جز او را نَسَبَد. و چون عزّت و قوّتی را که خداوند به ما عطا فرموده بود، دیدند؛ گفتیم: «لا حول و لا قوه الا بالله» تا ملائکه بدانند که ما را هیچ قدرت و قوتی نداریم جز به واسطه‌ی خداوند و چون نعمتی که خداوند به ما داده و آن را در برابر واجب نمودن طاعت و عبادت بر ما واجب نموده بود، دیدند، گفتیم: «الحمد لله» تا ملائکه بدانند که خداوند در برابر نعمت‌هایی که بر ما ارزانی داشته است، حقوقی دارد و ملائکه نیز گفتند: «الحمد لله». پس به واسطه‌ی ما به معرفتِ توحید خدای تعالی و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او رهنمون شدند.

سپس خدای تعالی، آدم (ع) را آفرید و ما را در صُلب او به ودیعه نهاد و به ملائکه فرمان داد که به دلیل تعظیم و اکرام ما بر او سجده کنند. سجده‌ی آن‌ها برای خدای عزوجل، عبودیت و بندگی و برای آدم، اکرام و طاعت بود؛ زیرا ما در صلب او بودیم. چگونه ما از ملائکه برتر نباشیم؛ در حالی



که همه‌ی آن‌ها به آدم سجده کردند. چون مرا به آسمان‌ها به معراج بردند، جبرئیل دو تا دو تا اذان و اقامه گفت. سپس گفت: ای محمد! پیش بایست. گفتیم: ای جبرئیل! آیا بر تو پیشی بگیرم؟ گفت: آری زیرا خدای تبارک و تعالی پیامبرانش را و علی‌الخصوص تو را بر همه‌ی ملائکه برتری داده

سپس خدای تعالی هر بار دستور می‌داد که هسته‌ها را بکارد و نوح نیز هفت مرتبه آنها را کاشت و هر مرتبه طوائفی از مؤمنین از دین بر می‌گشتند تا آنکه هفتاد و چند نفر بیشتر باقی نماندند. آنگاه خدای تعالی وحی فرمود که ای نوح! هم اکنون صبح روشن از پس شب تار دمید و حقّ محض و صافی از ناخالص و کدر آن جدا شد، زیرا بدطینتان از دین بیرون رفتند و اگر من کَفَّار را نابود می‌کردم و این طوائف از دین بیرون شده را باقی می‌گذاشتم به وعده خود در باره مؤمنانی که در توحید با اخلاص بودند و به رشته نبوت تو متمسک بودند وفا نکرده بودم، زیرا من وعده کرده بودم که آنان را جانشین زمین کنم و دینشان را استوار سازم و خوفشان را مبدّل به امن نماید تا با رفتن شک از قلوب آنها عبادت من خالص شود، و چگونه این جانشینی و استواری و تبدیل خوف به امن ممکن بود در حالی که ضعف یقین از دین بیرون‌شدگان و خبث طینت و سوء سریرت آنها– که از نتایج نفاق است– و گمراه شدن آنها را می‌دانستم، و اگر راتحه سلطنت مؤمنان را آن هنگام که ایشان را جانشین زمین ساخته و بر تخت سلطنت نشاند و دشمنانشان را نابود می‌سازم استشمام می‌کردند، باطن نفاقشان را مستحکم کرده و دشمنی با برادرانشان را آشکار می‌کردند و در طلب ریاست و فرماندهی با آنها می‌جنگیدند و با وجود فتنه انگیزی و جنگ و نزاع بین ایشان چگونه تمکین و استواری در دین و إعلاء امر مؤمنین ممکن خواهد بود، خیر چنین نیست «وَأَضَعُ الْفَلَکَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا» (اعلاء امر مؤمنین ممکن خواهد بود، خیر چنین نیست «وَأَضَعُ الْفَلَکَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا» امام صادق (ع) فرمود: قائم (ع) نیز چنین است زیرا ایام غیبت او طولانی می‌شود تا حقّ محض و ایمان صافی از کدر آن مشخص شود و هر کسی که از شیعیان طینت ناپاکی دارد از دین بیرون رود، کسانی که ممکن است چون استخلاف و تمکین و امنیت منتشره در عهد قائم علیه السلام را احساس کنند نفاق ورزند.»

چهارم: قطعی نبودن قاعده. از جمله مسائلی که به این مطلب اشاره می کند، شناخت افراد بسیاری است که این قاعده را رد می کنند:

۱- علمای بقیه مذاهب اسلامی، قاعده لطف را رد نمودند. آنان نظرشان این است که اصل برانگیختن فرستادگان الهی، مساله ممکنی است و همان طور که قاعده مذکور بیان می کند، واجب نیست. و انکار کردند که اینکه کار واجبی بر خداوند باشد. این خلاصه ای از سخنان آنان است:

–قاضی جرجانی در شرح مواقف ایچی:

«مقصود سوم در امکان برانگیختن می باشد. دلیل ما در این مساله، اثبات نبوّت محمد(ص) می باشد. مساله ای که بر وقوع دلالت دارد –بدون شک– بر امکان نیز دلالت دارد. فلاسفه می گویند: به خاطر مطلبی که گذشت، این مساله از جهت عقلی واجب است؛ اینکه نظام کامل تر که لطف ازلی باعث آن می شود، بدون وجود پیامبری که قرار دهنده قوانین عدل است، کامل نمی شود. برخی از معتزله گفتند که بر خداوند واجب است و برخی از آنان توضیح دادند که اگر خداوند از امتش این مساله را فهمید که ایمان می آورند، فرستادن پیامبر به سوی آنان واجب است؛ به خاطر اصلاح نمودن آنان که در این مساله وجود دارد و الا اگر این مساله فهمیده نشود، فرستادن واجب نیست، بلکه قطعا به خاطر بهانه های آنان نیکوست...»(شرح المواقف – ابن حجر العسقلانی: ج۳ص۱۸۱) –ابن حجر عسقلانی:

«اصل این است که بر خداوند چیزی واجب نیست.»(فتح الباری – ابن حجر العسقلانی: ج۳ص۱۸۱) –بدرالدین عینی:

«بر خداوند چیزی واجب نیست.»(عمدة القاری – بدرالدین العینی: ج۱ص۱۸۱)

–ثعالبی:

«عقیده این است که بر خداوند متعال از جهت عقلی چیزی واجب نیست.»(تفسیرالثعالبی – عبدالرحمن بن محمد الثعالبی: ج۲ص۱۹۱)

–نسفی:

«...»(پاداشش بر خداوند واقع شده است.» یعنی به واسطه وعده خداوند، پاداش برایش می باشد که تأکیدی برای وعده دادن است. برای هیچ کس از آفریدگان خداوند، چیزی بر خداوند واجب نیست.»(تفسیرالنسفی – عبدالله بن احمدالنسفی: ج۱ص۲۴۴)

۲–همچنین بزرگان اخیر علمای شیعه، این قاعده را رد کردند. از جمله:

است. من پیش ایستادم و با ایشان نماز خواندم. در حالی که این، مایه‌ی هیچ فخری نیست و چون حجاب‌های نور را به پایان رساندم، جبرئیل (ع) گفت: ای محمد! پیش برو و از من عقب ماند. گفتیم: ای جبرئیل! آیا در چنین جایی از من جدا می‌شوی؟ گفت: ای محمد! نهایت حدّی که خدای تعالی برای من مقرر فرموده، همین جا است و اگر از آن بگذرم، به سبب تجاوز از حدودی که پروردگار بزرگوارم مقرر فرموده است، بال‌هایم می‌سوزد.

من به شدت در نور شدید افکنده شدم، تا به آنجا که خدای تعالی از ملکوتش اراده فرموده بود، رسیدم و ندا رسید: ای محمد! عرض کردم: لبیک و سعدیک ای پروردگار من! تو را مبارک و متعالی داشتم (تبارکُت و تعالیتُ). ندا رسید: ای محمد، تو بنده‌ی من و من پروردگار توام؛ پس فقط مرا پرستش کن و بر من توکل نما. تو نور من در میان بندگان من و فرستاده‌ی من به سوی خلقم

و حجتم بر مردمانی. برای تو و کسی که از تو پیروی کند، بهشتم را خلق نمودم و آتش من برای کسی است که با تو مخالفت ورزد و برای اوصیای تو، کرامتم را لازم گردانیدم و برای شیعیان‌شان، ثوابم را مقرر داشتم.

عرض کردم: پروردگارا! اوصیای من چه کسانی هستند؟ ندا رسید: ای محمد! اوصیایت، آنانند که نامشان بر ساق عرش من نگاشته شده است و من در حالی که در پیشگاه پروردگار جل و جلالم بودم، به ساق عرش نگرستم و دوازده نور دیدم و در هر نوری سطری سبز بود که نام هر یک از اوصیای من بر آن نوشته شده بود. اول ایشان علی بن ابی‌طالب و آخر آن‌ها، مهدی اتمم بود. عرض کردم: پروردگارا! آیا آن‌ها اوصیای من هستند؟ ندا آمد: ای محمد! آن‌ها اولیا و دوستان و برگزیدگان و حجت‌های من بر خلائق، پس از تو هستند و آن‌ها اوصیا و خلفای تو و بهترین خلق پس از تو می‌باشند. به عزّت و جلالم سوگند که به واسطه‌ی ایشان، دینم را چیره و کلمهام را بلند می‌نمایم و توسط آخرین آن‌ها، زمین را از دشمنانم پاک می‌گردانم و مشرق و مغرب زمین را به تملک او درمی‌آورم و باد را مُسَخَّر او می‌کنم و گردنکشان سخت را رام او می‌سازم و او را بر نردبان ترقی بالا می‌برم و با لشکریان خود یاریش می‌کنم و با فرشتگانم به او مدد می‌رسانم تا آن‌که دعوتم را آشکار کند و مردمان گرد توحیدم آیند. سپس دولتش را پایدار می‌سازم و تا روز قیامت، روزگار و آیام حکمرانی را میان اولیای خود (دست به دست) می‌گردانم». (علل الشرایع: ج ۱ ص ۵؛ بحار الانوار: ج ۱۸ ص ۳۴۵)

از امام صادق (ع) روایت شده است: «هرگاه جبرائیل خدمت پیامبر (ص) می‌آمد، چون بنده‌ای در حضور ایشان می‌نشست و هرگز بدون اینکه اجازه بگیرد، بر او وارد نمی‌شد». (عالی الشرایع: ج ۱ ص ۷ ؛ بحار الانوار: ج ۱۸ ص ۲۵۶)



–سید خوئی. در بخش در مورد حجیت اجماع که به قاعده لطف استناد شده است. او می گوید: «اولاً در این قاعده اشکال وجود دارد: قاعده به خودی خود، کامل نمی باشد؛ به این خاطر که لطف بر خداوند متعال واجب نیست؛ به گونه ای که ترک آن ناپسند باشد و انجامش از خداوند سبحان محال باشد. بلکه هر آنچه از خداوند متعال صادر می شود، صرف فضیلت و رحمت بر بندگانش است.»(مصباح الاصول – تقریر بحث الخوئی للبهسودی: ج۲ص۱۲۸)

–شیخ ضیاء الدین عراقی. در سخشن در مورد اجماع های منقول که می گوید: «اما برای توقف در آن مطالبی که به قاعده لطف استناد داده شده است –مانند اجماع های وارد شده در شرح شیخ قدس سره و افرادی که از او در این روش دنباله روی می کنند– فرصتی وجود دارد؛ به خاطر ضعیف بودن اصل بنا نهاده شده.»(نهایة الافکار– الشیخ ضیاءالدین العراقي: ج۳ص۹۷) –شیخ رضا همدانی در رد نمودن حجیت اجماع که به قاعده استناد داده شده است. ایشان می گوید: «... به این خاطر که امکان دارد که همه آنان به قاعده لطف تکیه نمودند که ما قائل به آن نیستیم.»(مصباح الفقیه – رضا الهمدانی: ج۲ق۱ص۵۸۱)

–سید شوشتری: «پس از باطل بودن قاعده لطف، ادعای اجماع –از جهت مُسَبَّب– حجت نمی باشد.»(منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة – السید محمد جعفر المروج: ج۴ شرح ص۳۲۲)

–سید مصطفی خمینی:

«قاعده لطف کامل نمی باشد؛ نه در مساله نبوّت و نه در مساله امامت. توضیح این مساله در مکان دیگری است...»(تحریرات فی الاصول – سید مصطفی الخمینی: جعص۳۵۹)

–شیخ محمد طاهر آل راضی:

«اجماع به خاطر ملازمت عقلی از باب لطف، به خاطر باطل بودن قاعده لطف باطل است.»(بدایة الوصول فی شرح کفایة الاصول – الشیخ طاهر آل الشیخ راضی: ج۵ص۲۹۶)

همچنین بقیه علمای شیعه و (اهل) سنت وجود دارند. امکان مَتَّهم نمودن همه این علما در مخالفت کردن آنان با دلیل عقلی قطعی نسبت به «قاعده لطف» وجود ندارد...

فکر می کنم که این بحث ها برای باطل کردن قاعده پنداری کافی است و در نتیجه همه مسائلی که بر آن بنا نهاده شده اند، باطل می شود. از جمله مساله اینکه «لطف» اصلی است که اهداف

پیش برای فرستادن در سخنان علما به آن استناد داده

